

نفت پیدا کند و سوم آنکه تنها روشی که انگلستان می‌تواند از منابع حیاتی خویش محافظت کند، کنار گذاشتن مصدق بود. لندن به رغم همه مشکلات به این نتیجه‌گیری چسبید تا اینکه دولت مصدق ۲۸ ماه بعد سقوط کرد.

ارزیابی انگلیس نشان می‌داد که مسئله اصلی برای مصدق نه افزایش دادن حق‌الامتياز، بلکه حق حاکمیت ملی بود. یعنی کنترل بر استخراج، تولید و توزیع نفت. از نظر مصدق، ایران استقلال واقعی را زمانی کسب می‌کند که سلطه انگلستان بر صنعت نفت برداشته شود. مصدق غالباً به عامه مردم یادآور می‌شد که سیاستمداران پیشین، با اعطای امتیازات اقتصادی به دولت‌های بزرگ، حق حاکمیت ملی را تضعیف کردند. او با محروم ساختن آنها از چنین امتیازاتی، ایران را مستقل خواهد کرد. او افزود که قدرت‌های بزرگ، با اطمینان از اینکه رقبایشان امتیازی کسب نمی‌کنند، به حق مالکیت ایران احترام خواهند گذاشت. او این روش را «سیاست موازنه منفی» نامید. در برابر سیاست «موازنه مثبت» که سیاستمداران هوادار انگلیس، روسیه، آلمان یا آمریکا دنبال می‌کردند.

در حالیکه دولت انگلیس تشخیص داد ایران خواهان کنترل بر صنعت نفت است، سماجت به خرج می‌داد که این کنترل را نباید واگذار کند. حداقل به ایران. او مایل بود به AIOC فشار بیاورد تا در یک امتیاز با سایر شرکت‌ها سهیم شود. اما تحت هیچ شرایطی، مایل نبود ایران حرف آخر را در مورد اینکه چقدر نفت تولید شود، چه زمانی تولید شود، به چه کسانی فروخته شود بزند. اگر ایران چنین قدرتی پیدا می‌کرد، می‌توانست بر قیمت‌های جهانی نفت تأثیر بگذارد و حتی تصمیم به نگاهداشتن نفت در زیرزمین برای نسل‌های آینده نماید و فقط به میزانی نفت بفروشد که برای خرید کالاهای ضروری نیاز دارد. وزارت خارجه انگلیس در یک خلاصه گزارش صراحتاً ابراز داشت «ما وارد هر گونه ترتیب و قرار و مدار جدید می‌شویم، باید به گونه‌ای باشد که کنترل قاطع ما بر دارایی‌ها حفظ گردد... ما می‌توانیم در سود، مدیریت با مشارکت اعطاف به خرج دهیم، اما در مورد کنترل تولید هرگز...» به همین ترتیب وزارت سوخت به وزارت خارجه آمریکا هشدار داد:

«مصدق راضی است که ببیند صنعت نفت در سطح تولید پایین بدون مدیریت خارجی اداره شود. این کار او مشکل ایجاد می‌کند. امنیت دنیای آزاد به مقادیر عظیم نفت از منابع خاورمیانه نیاز دارد. اگر این گرایش در ایران به عربستان سعودی یا عراق سرایت کند، کل ساختار و نیز توانایی ما در دفاع از خود فرومی‌ریزد. بنابراین خطر خرید نفت تولیدشده در مقیاس پایین دارای پتانسیل هلی با بازتاب‌های بی‌شمار است.»

«کنترل» مضمون دائماً تکرار شونده در نامه‌های وزارت خارجه است، هر چند این اصطلاح در بیانیه‌های عمومی به ندرت دیده می‌شود. بسیار بعید به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها وارد نزاع شده و فکر کنند می‌توانند واسطه یک امتیاز «عادلانه‌تری» شوند. به علاوه اکثر تاریخ‌نگاران بحران در دام این تفکر افتاده‌اند که امکان مصالحه وجود داشت اگر یک طرف، یعنی مصدق صمیمی تر و بی‌شیله پبله‌تر بود، اما دولت

انگلیس هرگز در این دام نیفتاد. او از همان ابتدا تشخیص داد که این یک مبارزه حاصل جمع صفر است، یا ایران کنترل صنعت نفت را به دست می‌گیرد و یا نمی‌گیرد؛ مصدق هم این قضیه را خوب می‌دانست.

شفر د به طور خصوصی تأیید کرد که انگلیس می‌تواند حتی معامله ۴۰-۶۰ را بپذیرد. مادامی که «کنترل در دست او باشد» او افزود: «بسیار بعید به نظر می‌رسد که ما بتوانیم کاری برای جلب نظر او انجام دهیم... باید کنترل مؤثر را حفظ کنیم. ماتمیهدات متعددی پیدا کردیم که می‌توان این واقعیت سخت را پنهان کرد، اما هیچ چیز پیدا نکردیم که آنچنان خطرناک یا بسیار شفاف نباشد که حتی ایرانیان بپذیرند. وزارت خارجه داری توصیه کرد که در موضوعات حاشیه‌ای امتیاز بدهید، اما روی مسئله حیاتی «کنترل» محکم بایستید.» «در طی بحران نخست وزیر ایران ثبات رأی کامل داشت. هیچ شکلی درباره اهداف اساسی او نمی‌توان داشت... او در وهله نخست یک ملی‌گرا است.» وزارت خارجه انگلیس با دقت تمام مسئله اصلی را با این جملات به وزارت خارجه آمریکا توضیح داد:

نخستین تأثیر ملی شدن این است که کنترل را در دست ایرانی‌ها قرار می‌دهد.

اگر از دیدگاه انگلیس نگاه کنیم، مسئله فعلی صرفاً سر نوشت یک دارایی بزرگ نیست. آن به دارایی مهمی ربط دارد که در زمینه مواد خام نگه می‌داریم. کنترل این دارایی اهمیت والایی دارد. درباره اهمیت این دارایی بر تراز پرداخت‌ها و برنامه تجهیز تسلیحات ما صحبت شده است، اما در قلمرو مذاکرات دوجانبه، از دست دادن آن که تنها ماده خام اصلی ما است دارای بازتاب‌های اثبات‌شده و تقریباً غیرقابل محاسبه است. به علاوه خطا است اگر فرض شود بین دنیای غرب و ایران بر سر مقدار تولید نفت، به چه کسی و با چه شرایطی فروخته شود، یکسانی منافع وجود دارد. ایرانی‌ها می‌توانند تمام نفت و انرژی را که نیاز دارند با مقیاس عملیات کوچک‌تری به دست آورند. به واسطه تمام این دلایل است که انگلستان بایستی کنترل بر منابع واقعی دخیل در قضیه را حفظ نماید. در نهایت اینکه، باید ملاحظه داشت مجلس و احساس عمومی در انگلستان به راحتی موقعیتی را نمی‌پذیرد که ما کنترل مؤثر بر یک دارایی با چنین حجم و اندازه‌ای را واگذار کنیم.

سومین نتیجه‌گیری که انگلستان گرفت این بود که بحران را فقط با حذف مصدق از صحنه می‌توان متوقف ساخت. در همان هفته نخست که مصدق به نخست‌وزیری انتخاب شد، دولت انگلیس ادعا کرد که مصدق صرفاً بر یک «موج موقت» سوار است و امتیاز نفتی فقط او را «تقویت خواهد کرد» وزیر خارجه به دین آچسن وزیر امور خارجه ترومن اطمینان داد که مصدق مدت زیادی دوام نمی‌آورد و تضعیف وی خطر قدرت یافتن کمونیست‌ها را به همراه ندارد و یک «موقف‌نامه بد، بدتر از موافقت‌نامه نداشتن است.»

آن لمبتن پیشکسوت مطالعات ایران در انگلیس وابسته مطبوعاتی پیشین در تهران شدیداً علیه توافق صحبت کرد و در عوض «تحلیل و تضعیف» منظم مصدق را توصیه می‌کرد. وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که خانم لمبتن در پاسخ به پرسش ما که

«آیا باید مصالحه کنیم؟»، «جواب منفی» مؤکدش را تکرار کرده است. او اصرار داشت که اگر «مصدق را دائماً در وضعیت عصبی و نگرانی نگه داریم» سقوط خواهد کرد و توصیه کرد که آمریکایی‌ها را باید متقاعد سازیم که دستیابی به توافق غیرممکن است.

او افزود که آمریکایی‌ها نه «تجربه» و نه «بینش روانشناختی» برای درک مسائل ایران دارند. بر همین منوال، شفر د پیشنهاد کرد مذاکرات باید آنقدر که امکان دارد «به درازا بکشد» تا یک دولت جدید در تهران بر سر کار بیاید. «ما می‌توانیم پیشنهادها را روی میز باقی بگذاریم تا دولت دیگری آنها را انتخاب کند. ما می‌توانیم بی‌درنگ کارکنان خود را از آبادان و جاه‌های نفت خارج کنیم... این به معنای سقوط مصدق است. نظر سفارت این است که تنها راه پیشرفت تدارک یک شوک شدید و ایجاد جبهه‌ای واحد در برابر تاکتیک‌های منفی و زنانه مصدق است.»

اینها حاصل جمع سیاست انگلیس علیه مصدق بود که با برخی چاره‌جویی‌های موقت جلو می‌رفت. در آغاز انگلستان انتظار سقوط و برکناری به میل خویش مصدق را داشت، چرا که دولت‌های اخیر در تهران معمولاً فقط ده ماه عمر می‌کردند. هنگامی که این انتظار تحقق نیافت، آنها به شاه، مجلس و سنا فشار وارد کردند تا او را برکنار سازند. زمانی که چنین فعالیت‌هایی هم به نتیجه نرسید، آنها سعی در بی‌ثبات کردن اوضاع نمودند از طریق فشار اقتصادی، مبارزات تبلیغاتی و کمک مالی به مخالفین. در نهایت آنها به آمریکامتوسل شدنند و سیارات تجهیز کردند.

انگلیس در حالیکه انتظار نابودی مصدق را می‌کشید، در شش‌هفته‌های می‌نواخت که تمایلی فراوانی به پذیرش «مصالحه معقول» دارد. اما در واقع آنها با نیت پلبلی در طول بحران سرگرم مذاکره بودند: که آغاز آن با مؤمریت هریمین در تیر ۱۳۳۰ (ترومن، آورل هریمین را به عنوان نماینده ویژه خود برای واسطه شدن در یک معامله فرستاد) با مؤمریت استوکس در اوت ادامه یافت (سر ریچارد استوکس، محافظ مهر سلطنتی به تهران فرستاده شد تا از طرف AIOC دولت کارگری مذاکره کند) ادامه آن با بحث‌هایی در سازمان ملل، لاهه و واشنگتن در پاییز ۱۳۳۰ پیش رفت و با بحث بیشتر در وزارت خارجه و بانک جهانی در ۱۳۳۲ پایان یافت. کسانی که به تیرهای مطبوعات انگلیس نگاه می‌کردند معتقد بودند که مذاکرات به واسطه سرسختی ایران شکست خورد. در واقع، مقاله اصلی نیویورک تایمز درباره گزارش سیا، ادعای واژه به واژه ویلبر را تکرار می‌کند که این مذاکرات تماماً به واسطه حضور شخص مصدق به نتیجه‌ای نرسید.

اما یادداشت‌های محرمانه انگلیس تصویر دیگری را آشکار می‌سازد. استوکس به کلیه گفت که «اصل ملی شدن را نمی‌توان پذیرفت» - با اینکه دولت کارگری به تازگی برخی صنایع را در انگلستان ملی کرد. اما او تأکید کرد که در «این مورد خاص اصولاً ملی شدن معتبر و شدنی نیست.» او افزود که انگلستان باید در ظاهر ملی شدن را بپذیرد، اما روی بندهایی که کنترل AIOC را حفظ می‌کند با فشاری کند. در جلسات خصوصی تأکید کرد که «صورت و ظاهر ملی شدن» را بپذیریم، «در حالیکه جوهره کنترل را حفظ کنیم.» در گفتگوهای هریمین، انگلستان سعی کرد با واکناری «حق حاکمیت» مسئله را قلب